SHAHRARANEWS.IR
شنبه
سال پانزدهم
۲ دی ۱۴۰۲
۹ جمادی‌الثانی ۱۴۴۵
شماره ۴۱۱۴
Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir
میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای
● روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
● صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
● مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
● سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
● نشانی: خیابان کوهسنگی، ابتدای کوهسنگی ۱۵
● دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸ ۱-۵
● نمابر: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
● روابط عمومی: ۰۵۱ -۳۸۴۸۳۷۵۲
● شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۴۸٪	۶ ↓	۱۶ ↑
صبح ۵	ظهر ۱۴	
عصر ۱۲	شب ۹	

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر	۱۱:۳۰:۲۸	نیمه شب شرعی	۲۲:۴۵:۰۴
غروب آفتاب	۱۶:۲۰:۵۹	اذان صبح فردا	۰۵:۰۹:۳۴
اذان مغرب	۱۶:۴۱:۲۹	طلوع آفتاب فردا	۰۶:۳۹:۵۶

اول شخص

آقای گل و اخلاق

یادی از شادروان صفر ایران پاک، مهاجم گل زن فوتبال ایران، به مناسبت زادروزش

وحید حسینی
روزنامه نگار

جمعه سوم خرداد ۱۳۴۷، در روزهایی که تیم ملی فوتبال ایران قهرمان آسیا شده بود و فوتبال ما اوقات خوشی را سپری می‌کرد، یک تیم تازه‌نفس از پایتخت مقابل منتخب جوانان فوتبال اهواز صف‌آرایی کرد.

تیم پایتخت همان بود که بعدها پرافتخارترین تیم فوتبال ایران و پرهوادارترین تیم آسیا شد. پرسپولیس. تیم پایتخت‌نشین در این دیدار دوستانه ۲ بر ۳ باخت، اما بردی درخور هم به دست آورد.

آن‌ها بازیکنی را در تیم حریف کشف کرده بودند که سرنوشت ورزشی‌اش به پرسپولیس گره خورده بود.

صفر ایران پاک در نیمه دوم بازی طی شش دقیقه دو بار توپ را به تور دروازه تهرانی‌ها چسباند و این گونه مهارت گل‌زنی خود را به رخ باشگاه پرسپولیس کشید. کمتر از دو سال بعد، او به این باشگاه پیوست و تا پایان عمر فوتبالی‌اش، ۱۰ سال، به پیراهن این باشگاه وفادار ماند. صفر (علی) ایران پاک دوم دی ۱۳۲۵ یا ۱۳۲۶ در مسجدسلیمان چشم به روی دنیا باز کرد. بعد خانواده‌اش بار و بنه‌اش را بست و ساکن اهواز شد. ابتدا خاک فوتبال‌خیز خوزستان از استعداد این پسر در بازی‌های محلات اهواز رونمایی کرد و سپس توانایی او در تیم‌های فاخری و شهباز (جوانان شاهین) به

چشم فوتبالی‌های این شهر آمد. ایران پاک با تیم فاخری قهرمانی مسابقات نوجوانان اهواز را در سال ۱۳۴۳ به دست آورد و با تیم منتخب آموزشگاهی اهواز توانست قهرمان آموزشگاه‌های سیکل اول خوزستان در سال ۱۳۴۵ شود.

پس از مهاجرت به تهران و آغاز بازی برای پرسپولیس مدتی طول کشید تا توانست در رقابت با بازیکنان محبوب و مطرح باشگاه جدیدش خودی نشان دهد و برای مسابقات در ترکیب تیم قرار بگیرد، اما حالا دیگر بنا نبود به راحتی از موفقیت خسته شود و سال بعد (۱۳۵۰) آقای گل باشگاه‌های تهران، آقای گل باشگاه‌های ایران و با تیم پرسپولیس قهرمان باشگاه‌های ایران در جام منطقه‌ای شد.

همچنین به تیم ملی ایران دعوت شد و با تیم کشورش قهرمانی تورنمنت بین‌المللی کوروش کبیر را کسب کرد. سال بعد با تیم ملی در بانکوک تایلند قهرمان جام ملت‌های آسیا شد و در المپیک مونیخ نیز حضور پیدا کرد. همچنین در بازی‌های دوستانه به تیم‌های اروپایی بایرن مونیخ و اسپارتاپراگ گل زد. سال ۱۳۵۲ با پرسپولیس نایب قهرمانی تورنمنت چهارجانبه جام اتحاد و قهرمانی باشگاه‌های ایران در جام تخت جمشید را به دست آورد.

او تا سال ۱۳۵۶ با سرخ‌پوشان پایتخت یک قهرمانی و سه نایب قهرمانی دیگر را در جام تخت جمشید به نام پرسپولیس ثبت کرد. در این میان شاید بتوان گفت معروف‌ترین افتخارش را رقم زد و گل‌زن‌ترین بازیکن شهرآوردهای سرخ‌آبی شد. با زدن هفت گل در شهرآورد یا همان دربی پایتخت در برابر رقیب همیشگی، آبی‌پوشان باشگاه تاج. سال ۱۳۵۸ ایران در حالی که اتفاقات و تحولات سیاسی و تاریخی مهمی را پشت سر گذاشته بود، شاهد نخستین مسابقات رسمی فوتبال پس از انقلاب بود، جام شهید مهدی اسپندی. در این جام هم عمو صفر و تیمش قهرمان شدند. او سرانجام در سیزدهم تیر ۱۳۵۹ طی دیداری دوستانه با رقیب آبی‌پوش که حالا استقلال، برای همیشه با فوتبالش در جامه بازیکن بدرود گفت. این شهرآورد دوستانه بازی جالب و عجیبی بود.

شماری از بازیکنان پا به سن گذاشته و خداحافظی‌کرده هر دو تیم به افتخار صفر ایران پاک و بازی خداحافظی‌اش در آغاز به میدان رفتند و در ادامه، بازی با جوان‌ها دنبال شد. نتیجه تساوی بدون گل بود. مرحوم ایران پاک تنها یک مهاجم برجسته فوتبال نبود بلکه یکی از بااخلاق‌های فوتبال ایران شمرده می‌شد. گفته شده که برای تیم شکست‌خورده حریف کری نمی‌خواند و همچنین دوستی نزدیکی با مرحوم ناصر حجازی، دیگر مرد بااخلاق ورزش ما و اسطوره فوتبال آبی‌ها و فوتبال ایران، داشت. سرانجام در تاریخ ۱۱ بهمن ۱۳۸۷ در شصت و دو یا شصت‌وسه سالگی به علت بیماری سرطان ریه در غربت، استکهلم سوئد، درگذشت. کالبدش را به میهن آوردند و حالا در بهشت‌آباد اهواز آرمیده است. روانش آرام.

پیشنهاد میلانی‌ها به ایران پاک

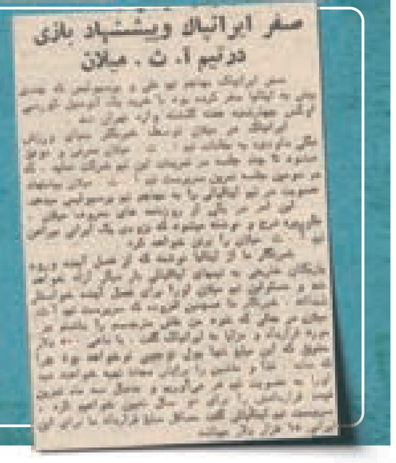

این تصویر مربوط به خبری است که مجله دنیای ورزش در سال ۱۳۵۳ درباره صفر ایران پاک منتشر کرد. در متن خبر آمده است: «صفر ایران پاک مهاجم تیم ملی و پرسپولیس که چندی پیش به ایتالیا سفر کرده بود [...] در میلان توسط خبرنگار دنیای ورزش «پگی داودی» به مقامات تیم آث میلان معرفی و موفق می‌شود چند جلسه در تمرینات این تیم شرکت کند که در دومین جلسه تمرین سرپرست تیم آث میلان پیشنهاد عضویت در تیم ایتالیایی را به مهاجم تیم پرسپولیس می‌دهد. این موضوع در یکی از روزنامه‌های معروف میلان، «کوریر»، درج و نوشته می‌شود که به زودی یک ایرانی پیراهن تیم آث میلان را بر تن خواهد کرد. خبرنگار ما از ایتالیا نوشته است [...] سرپرست تیم ایتالیایی گفت حداقل مبلغ قرارداد ما برای این ایرانی ۱۵ هزار دلار است.»

کارتون شهر

بدون شرح...

محمود آزاد نیا

کوچه

عباسی که دست هایش بسته بود!

غلامرضا بنی اسدی
روزنامه نگار

برو پسرم خدا به همرات. این را مادر می‌گوید و پسرش را از زیر قرآن رد می‌کند. کاسه آب را که به دنبالش خالی می‌کند روی زمین، چیزی در دلش می‌شکند. چشم‌هایش بین پسری که می‌رود و قطرات آبی که نم‌نم در تنِ زمین فرو می‌رود، می‌رود و می‌آید. پسرک که در لباس بسیجی و آن چفیه دور گردن از پیچ کوچه رد می‌شود، مادر می‌ماند و کاسه خالی و دلی که مثل کاسه شده است، خالیِ خالی. فقط چشم‌هایش پُر می‌شود از بارانی که می‌بارد. درست همان جایی که آب ریخته است. همان جا ایستاده است. مرور می‌کند خاطرات پسرش را. از صبح جمعه‌ای که زاده شد، تا لبخندزدن را یاد گرفت، تا روزی که انگشت مادر را در دست کوچکش می‌فشرد، تا شبی که در فاصله دست‌های پدر تا یک وجب مانده به سقف خانه را پرواز می‌کرد، تا روزی که راه افتاد و بعد که به مدرسه رفت و کارنامه درخشانی که روزهای آخر خرداد به خانه می‌آورد با کلی بیست که هر کدامشان را هم مادر می‌بوسید و هم پدر، تا دوشنبه‌ای که در چهارده سالگی یک باره مرد شد، تا دیروزش را نوجوانی بود در کوچه اما جنازه پدر را که از کوچه به خانه آوردند و باز بردند به سوی قبرستان، مرد شده بود. یک مردِ تمام. دو سال بعد از پدر تا این شنبه که داشت می‌رفت را هم مادر مثل فیلم سینمایی از چشم می‌گذراند. چقدر مرد شده بود پسرش. «یک مردِ بزرگ» مردی که به جاده‌ای می‌زد که به جبهه ختم می‌شد. برای سومین بار بود که می‌رفت. مادر اما حالش با همیشه فرق می‌کرد. از همان لحظه اول به «بیماری فراق» دچار شده بود. رهایش هم نمی‌کرد این حس. هیچ دارویی هم نمی‌شناخت تا آرامش کند. حتی عکس‌های عباسش که همیشه آرامش می‌بخشید این بار بی‌تابش می‌کرد. اولین و دومین نامه هم نتوانست او را به قرار آورد. نامه سوم که هرگز نیامد. رادیو مارش عملیات می‌نواخت. در دل مادر انگار رخت می‌شستند. این مارش انگار با همه آهنگ‌هایی که پیش‌تر فراوان هم شنیده بود متفاوت بود.

مارش عملیات کربلای ۴ و صدای کریمی که با هیجان خاصی از غواص‌ها می‌گفت. روزهای بعد، رادیو مارش نمی‌زد، از رزمنده‌ها یکی یکی خبر می‌رسید اما از عباس نه. انگار به کربلا رفته بود بی‌خطی، بی‌خبری، بی‌نشانی. سال‌ها آمدند و رفتند. ۲۹ تقویم کهنه شد تا خبر آمد عباسش دارد می‌آید به همراه ۱۷۴ رفیق فابریکی که با هم بودند.

آمد و مادر به استقبالش رفت. او را دید در لباس غواصی با دست‌هایی که بسته بود. می‌گریست و می‌خواند همانی که حضرت ام البنین (س) خوانده بود. «گفتند عمود به فرق عباس زند اما باور نکردم کسی بتواند از دست‌های توانمند و حیدری عباس بگذرد و به سرش بزند اما وقتی گفتند عباس را دست بریده بودند باور کردم. دست‌های تو هم بسته است غواصِ قهرمانِ مادر. دست‌هایت بسته بود که زنده به گورت کردند عزیزِ مادر، عزیزِ ایران...»

حکایت

هرگز از دور زمان نناليده بودم و روی از گردش آسمان در هم نکشیده، مگر وقتی که پایم برهنه مانده بود و استطاعت پای‌پوشی نداشتم. به جامع کوفه درآمدم دلتنگ، یکی را دیدم که پای نداشت. سپاس نعمت حق به جای آوردم و بر بی‌کفشی صبر کردم.

مرغ بریان به چشم مردم سیر .... کمتر از برگ تره بر خوان است
وآن که را دستگاه و قوت نیست .... شلغم پخته مرغ بریان است

سعدی/ گلستان

در فضیلت قناعت

شوخی بی‌شوخی

وقتی عرض خیابان، از طول عمر می کاهد!

مهدی محمدی
طنزپرداز

امروز به محلی رفتیم که پل عابر پیاده وجود داشت ولی خیلی‌ها قصد داشتند پیاده از عرض بزرگراه شلوغ عبور کنند. به سراغ چند نفرشان رفتیم تا ببینیم چرا با وجود پل از آن استفاده نمی‌کنند؟

نفر اول:

- آیا شما می‌دونید اگر از پل عابر پیاده استفاده نکنید تا از این طرف خیابان برویدآن طرف، ممکنه با این کارتون از این دنیا برید اون دنیا؟

+ هیچی نگو داداش که الان از کوه‌های آب و برق دارم برمی‌گردم. امروز دو سه بار از کوه رفتیم بالا اومدیم پایین. دیگه حس و حال بالا رفتن از این چند تا پله رو ندارم.

نفر دوم:

- شما چرا از پل استفاده نمی‌کنید؟ می‌دونید رد شدن از این بزرگراه چقدر خطرناکه؟

+ آره بابا. از خطرناک هم اون ورتر! دو تا از داداش‌های خودم به خاطر همین رد شدن از خیابون مصدوم شدند.

- پس باید براتون تجربه می شد نه اینکه خودتون هم رد بشید.

+ اون‌ها اعتماد به نفس لازم رو نداشتن، ولی من دارم.

- اتفاقا اون ها هم اعتماد به نفس داشتند که رد شدن.

+ آره. ولی اون‌ها اعتماد به نفس کاذب داشتند ولی من از این اعتماد به نفس‌های واقعی دارم.

- چند لحظه بعد به ۱۱۵ زنگ زدیم و برای یک نفر با اعتماد به نفس واقعی درخواست آمبولانس کردیم.

نفر سوم:

- شما چرا از روی پل عابر پیاده رد نمی شوید؟

+ من به خاطر وصیت پدربزرگم از پل هوایی استفاده نمی‌کنم.

- یعنی پدربزرگتون وصیت کرد که از پل استفاده نکنید؟

حالا این طور هم مستقیم نگفت. ولی گفت هیچ وقت بقیه رو ریز نبین ولی چون بالای پل همه ریز دیده میشن دیگه از پل استفاده نمی‌کنم.

نفر چهارم:

- شما هیچ موقع از پل عابر پیاده استفاده نمی کنید؟

+ من فقط مواقعی که بارون میاد از پل عابر پیاده استفاده می‌کنم.

- منظورتون اینه که چون روی آسفالت خیس ترمز خوب کار نمی‌کنه فقط همون وقت ها از روی پل عابر پیاده رد می شید؟

+ نه! باز هم از روی پل استفاده نمی‌کنم. از زیر پل عابر پیاده استفاده می‌کنم که موقع رد شدن خیس نشم.

نفر پنجم:

- آیا دلیل خاصی دارد که از روی پل رد نمی شوید؟

+ دلیل خاصی نداره فقط یک روز یک کلیپ دیدم که یک تریلی زد به پل عابر پیاده!

- یعنی قبلش استفاده می‌کردی؟

+ قبلش هم استفاده نمی‌کردم. ولی توجیه به این خوبی نداشتم.

عکس روز

حالا که آتش خاموش شد...

نمی دانم از زیارت برمی گشتند یا نه. حتی نمی دانم تازه از راه رسیده اند، اتاقشان را انتخاب کرده اند، بعد به مسئول کاروان گفته اند ما چمدان سنگین نداریم و قبل از اینکه بنشینیم و استراحت کنیم یک توک پا می رویم زیارت و برمی گردیم یا نه. راستش نمی دانم چرا حس می کنم چهره این پیرمرد و پیرزن به زیارت اولی ها می خورد. حتی گمان می کنم آتش نشان دارد به این می خندد که پیرمرد می گوید می گذاشتی حالا که آتش خاموش شده است و ما هم زنده مانده ایم، از همین گوشه کنارها برویم زیارت.

برای مشاهده گزارش تصویری کد را اسکن کنید.

عکس: محمدحسن صلواتی
شهرآرا